

پس برداشت غلام شمشیر را و پیش پیش انغریبان منگولوم رفت پس نهفته بود مگر اندکی راه که یکی از آن دو  
برادران گفت که ای عیسی چقدر شبیه است سواد تو بسواد جمال موزن رسوخدا گفت بدستیکند بولاین امر کرده است به نقل شما کیست  
گفته با که از حضرت نبی تو ایم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله که گریخته ایم از جنس عبید الله ابن زیاد بخوف قتل بر آید ضیافت ما کرده  
است تبریز تا ما در سواد آورده قتل ما دارد پس بشنیدن این کلام انعام اسود بر قدمهای او نشان افتاد روی بوسید قدمهای  
شما و یک کعبه که نفس و روان من برای جان شما قداست دردی من برای روی شما چاه ای حضرت رسول خدا که بخواهید که ما را  
محمد صلی الله علیه و آله دشمن شود در قیامت پس برخواست و انداخت شمشیر از دست خود بطرفی و انداخت خود را در طرقات و  
شما کرده یک بن و یک رفت پس فریاد کرد و سواد ای او که ای غلام ما فرمائی که بی سرا گفت ای سولایین اطاعت تو نموده ام مگر ما دیگر  
فرما فرمائی خدائی کردی پس گفت که تو عصیان خدا کردی پس سن از تو بری و سرارم در دنیا و آخرت فدعا ابنه فقال یا بنی  
انما اجمع الدنيا حلالها و حرامها و الدنيا محرر علیها فخذ من هذا من الغلامین الیک و اطلق بهما  
الی ساطی الفرات و اضرب اعناقهما و انشی بر و سهما لا تطلق بهما الی عبید الله ابن زیاد  
اخذ حابره الفی در هم فاحذ العلام السیف و منشی امام الامین مما مضی الی غیر عبید حتی  
ان غلاما من یثاب ما اخوفنی علی شهابله هذا من فاجهم فقال یا حبیبی فمن استقا قالا  
لکن من عتره بنیک محمد صلی الله علیه و آله برید و والدک فتمنا فانکب العلام و ان اقد اسمهما یقربهما  
و یقول لهما مقالة الا سود و رمی بالسیف فاحیه و طرح نفسه فی الفرات و عبر مضاح الودع  
یا بنی عصیتی قال لان الطبع الله و اعصبتک احب الی من ان اعصى الله و اطعک یخاف  
ان لغوان پسر خود را و گفت که ای فرزند بسج نیکم و فراهسم نمی ارم و شیارا و طلال و حرام انرا مکه محض برایتو و حال است  
که دین چیز نیست که جان آرزو میکنند پس بگیر این هر دو طفل را همراه خود و ببر ایشانرا سوی کنار دریای فرات و بفر  
کردنهای ایشانرا و بیار سوین سهرای ایشان را تا بیرم انرا نزد عبید الله ابن زیاد و بکیرم جایزه دو هزار درهم پس گرفت  
پس را طعن شمشیر را و پیش آن بیچارگان رفت پس نهفته بود ایشان مگر قلیلی از راه که گفت یکی از آن دو کودک ای

جوان چه قدر ترسم بر این جوانی تو از آتش جهنم پس بجزان گفت که ای حبیب من شما گیتیه گفته که ما از عتت نبی تو ایم محمد  
 مصطفی صلی الله علیه و آله را زاده می نماید و الله تو قتل ما را پس بجزان روی خود را بر رفته بهای گوشان بنادوی بوسید و گفت هر چه  
 علام اسوی پیشتر گفته بودم شمشیر را از دست انداخت و عوذ را در آب فرات افکنده و از آب بگذشت پس فریاد کرد و پراو که ای محمد  
 نافرمانی من کردی گفتند هر اینها مینکه اطاعت خدا کنیم و عصیان تو کنیم بهتر است تره من از اینکه عصیان خدا کنیم و اطاعت تو کوه  
 پیشم قال الشيخ لا يلى قتلكما احد غيري يا اخذ السيف رسول الله صلى الله عليه وسلم فلما صار الى شاطئ الفرات  
 سئل ان يترك من يرضه فلما نظر الى الامان الى الشيب سئل لا اعرف وارت اعينها فقال له يا شيخ  
 اطلق بنا الى السورنا سمع يا فلما سارا لا تروان بكون محمد صلى الله عليه واله خصمك في القيلة  
 غدا قال لا ولكن اقبلكما واذهب بروسكما الى عميد الله ابن زياد و اخذ جايزة الف درهم  
 فقال له يا شيخ اما تحفظ قرأتنا من محمد رسول الله فقال ما الكما من رسول الله قرأ به  
 قال له يا شيخ فانت بنا الى عميد الله ابن زياد حتى يحكم بامرنا قال مالي الى ذلك سبيل الا  
 التقرب اليه بله مكما قال له يا شيخ اما تر حمرا صغرا سنا قال ما جعل الله الكما في قلبي  
 من التهمة شيئا قال يا شيخ ان كان لا يد يد عنا نضلى ركعات قال فصليا ما شيتما  
 ان نفعنكما ان نؤخ و صلى الغلامان اربع ركعات ثم رفعوا طم فيعما الى السماء و ناديا يا حي  
 يا حلیم يا احکم الحاکمین احکم بیننا و بینہ بالحق فقام الى الاکبر فضرب عنقه و اخذ براسه  
 و وضعه في الخلاة و اقبل الغلام الصغير بهر ع في دمرا حيه و يقول حتى القي رسول الله و انا  
 فحضب بله راخي فقال لا عليك سوف الحقك يا خيك ثم قام الى الغلام الصغير فضرب عنقه  
 و اخذ براسه و وضعه في الخلاة و رمى بيدهنهما في الماء و هما يقطران دما و مر حتى  
 الى لهما عميد الله ابن زياد و هو قاعد على كرسى فوضع التراسين بين يديه فلما نظر  
 اليه لهما قام ثم قد ثلثا ثم قال الويل لك اين ظفرت بهما قال ايضا فترهما

عجوز لنا قال فما عرفت انهما حق الصيافة قال لا قال فاي شي قال لك قال قال لا يا شيخ  
 اذهبنا الى الشورق فبعنا فاشترع با تماننا ولا تروا **الرجكون** محمد صلى الله عليه وآله حضرتك  
 في القيمة قال فاي شي قلت لهما قال قلت لا ولكن اقلكما والطلق بوجه **بكما** ان عبيد الله  
 ابن زياد واخذ جابر بن ابي درهم قال فاي شي قال لك قال انا اذا انت بنا الى عبيد الله ابن  
 زياد حتى يحكم فينا بامر الله قال فاي شي قلت لهما قال قلت ليس لي ذلك سبيل الا التقرب اليه  
 بكما قال اقلنا جيتي بهما حين فكنتم اضعف لك الجائزة واجعلها اربعة الا ان **درهم**  
 قال ما رايت الى ذلك من سبيل الا التقرب اليه بكما قال فاي شي قال لك ايضا قال  
 قال يا شيخ احفظ قرابتنا من رسول الله قال فاي شي قلت لهما قال قلت ما لكم من رسول  
 الله قرابة قال ويملك فاي شي قال لك ايضا قال قال يا شيخ ارحم صغيرنا قال فما جرت  
 قال قلت ما جعل الله لكما من الترحمة في قلبي شيئا قال ويملك فاي شي قال لك ايضا قال كلا  
 دعنا نضلي ركعات نقتل ذمينا ماشيتنا **نفعكما الصلوة** صلى الغلامان اربع ركعات قال  
 فاي شي قال لا في اخر صلواتهما قال فما طر فيهما الى السماء دقا لا يا حي يا حلیم يا احکم  
 الحاکمین احکم مینا و بینہ بالحق قال عبيد الله **بين** باذ قال احکم الحاکمین حکم بکم من القاف  
 فاستد ب له رجل من اهل الشام فقال انا له قال انطلق به الى الموضع الذي قتل فيه **الغلام**  
 فاضرب عنقه ولا تترك ان يخلط دمه بل مسها وعجل براسه ففعل الرجل ذلك وجاء ب راسه  
 فنصبه على قناه فجعل الصبيان يرمونه بالنيل والحجارة وهم يقولون هذا قاتل ذرية  
 محمد رسول الله صلى الله عليه وآله هرگاه ساورت بقول آن بيگناهان کسی از فرزندان و غلام شيخ معون نمود  
 گفت شيخ که کسی مرتكب قتل شما نخواهد شد سواي من و گرفت شمير را و ميش منظران بر رفت پس هرگاه رسيد بخوارق  
 شمير را از بياض پرون کشيد پس چون نظر ان خود کان مظلوم بدان شمير بر بند افتاد و چشمهاي شان پر از اشک



او شانه از نه پیش من پس من دو چشمه ان بگردم برایتو جایزه را و میگردد ایندم انوا جبار بر اردر هم گفت که بنید هم برین  
 سبیلی مگر تقرب تو بخون او سلطان ابن زیاد گفت پس چیزی گفتند او شان با تو نیز گفت که گفتند که شیخ الماد است ما را از رسول  
 خدا نکا بر گفت پس چه گفتی تو گفت که گفتم که نیست برای شما از رسول خدا قرابت این زیاد گفتند که و ای بر جانم تو پس او  
 چه گفتند گفت که گفتند که رحم کن بر سفر من ما گفت پس رحم کن برای بر او شان گفت که گفتم پیدان کرده است اما خدا برای شما رحم را در  
 دل من چیزی این زیاد گفت که و ای ترا پس چیزی نیز با تو گفتند گفت که گفتند بجز ما را که چند رکعات نماز بگردیم پس گفتند که بخوانند  
 نماز را هر قدر که خواهد پیدان کرد نماز سویدی بسبب ما و بد پس چهار رکعت نماز کردند این زیاد گفت پس چه چیز گفتند او نماز در آخر  
 نماز خود گفت که بلند کردند سرهای خود را سوی آسمان و گفتند یا اخی یا حلیم یا حکم یا کاکین حکم کن میان ما و میان او بحق عبایته  
 ابن زیاد گفت پس حکم کاکین حکم را جاری کرد میان شما کیست که کار این فاسق نماند پس ندا کرد پیش آمدی از اهل شام گفت  
 که من برای او کفایت میکنم بید الله این زیاد گفت که بهر این راه و هفتیکه قتل کرده است این دو کودک غریب را پس بزن کرد  
 او را و کذا که خون او با خون او شان مخلوط شود بنزدی سرش بسیار پس بچین کرد آمد و آورد سر او را پس ابن زیاد آنرا  
 بر نیزه نصب کرد پس سنگ و تیری انداختند طفلان بر او و میگفتند که ایست قاتل ذریت رسول خدا علی است علیه و آله و سلم  
 فی المناقب القديم هذه القصة مع تعیر قال احزنا سعد الایمه سعید ابن محمد ابن اشجی بکر القتی الی ان  
 قال وان محمد ابن شعیب الدهلی قال لما قتل الحسین ابن علی علیهما السلام مکی بلا هرب عندهما ان  
 من عسکر عبید الله ابن زیاد احدهما یقال له ابواهم والاخر یقال له محمد وکانا من ولد  
 جعفر الطیار فاذا هما بامرنا تمسیت فنظرت الی الغلامین والی جسمینما و جالهما فقلت  
 لهما من انتم انما لایحس من ولد جعفر الطیار فی الجنة هربنا من عسکر عبید الله ابن زیاد فقلت  
 المرأه ان نوحی فی عسکر عبید الله ابن زیاد ولولا احشی ان یحی اللیله لا صفتكما  
 واحسنت صیانتكما فقل لهما ایها المرأه الطلقی بنا مزجوا ان لا یاتینا نوحک اللیله فاطقت  
 المرأه والغلامان انهما الی منزلها فانا نهما بطعام فقالا مالنا فی الطعام من حاجه انما



طعام آورد آنکندگان گفتند که نیست برای ما در طعام حاجتی بسیار نزد ما مصلی که نماز در فی نفسی بود از آنجا پس از آن سالی  
 آورد آن طفلان نماز که آرد نه و بلب از فراغ نماز به بستر خواب آرسیدند پس برادر کوچک برادر بزرگ را در بخت گفت که ای برادر  
 من و پسر ما در من متمزم من باش در کجه مرا بکن پس بدرستی که من گمان دارم که این شب ازین بخت که فرج شود  
 کرد به ازین در صا حقیقتی قدم این خبر را بعد ازین مثل خبری که سابق گذشت بیان نموده تا آنجا که گفت پس کشید اشخ  
 شمشیر را در زد کردن برادر بزرگ را و بدن او را در آب فرات انداخت پس برادر کوچک گفت سوال میکنم ترا بجز آنکه مرا  
 بگذار تا در خون برادر خود لعنم گفت که چه نفع خواهد داد ترا این انطسوم گفت که میخواهم پس انعطیده در خون برادر خود انطسوم  
 یک ساعت پس لعن گفت که بر خیز انطسوم بخت نقل بر کف است پس انطسوم تیغ بر کردن نهاد و از پس کردن سرتش جدا کرد  
 و پلش را در آب فرات انداخت و بود بدن برادر یک اول شهید شده بود بر روی آب فرات تا یک ساعت تا آنکه بدن برادر  
 دیگر را انداخت پس بدل اول آب شکانه آمدن برادر طحی کرد و برود در آب فرات نه و قاتل ملعون در آن حال آوازی شنیدند  
 بیان آن تمان در حالیکه آنها در آب بودند که میگویند پروردگار آیدانی و بی مینی آنچه کرد با ما انعون پس تمام بگریه مار  
 از و در روز قیامت پس راوی این حدیث را مانند حدیث سابق تمام کرده گفت پس طلبیده عبید الله ابن زیاد غلام خود  
 که حبشی بود و مادر نام داشت و گفت با او که ای مادر این شیخ پیش تو محول است هر دو بازویش بسته و بر این راه وضعیکه  
 بقتل رسانیده است در آنجا طفلان را پس در آنجا کردنش بزین جا بایش برای تست و برای نیت ده هزار در جسم و نیت  
 ازادی بر او حد این مرد غلام ابن زیاد را و کردنش را زوده بدن کف در آب فرات انداخت پس اب انرا قبول نکرد  
 و بجانب کنار انداخت و عبید الله ابن زیاد امر کرد که انرا در آنش بسوختند و بعد اب الهی را اصل شد فصل فی خروج  
 علی ذات افعه و التاج لمصنات الله حجة الله علی جمیع الایاق المعضوب لجنه الامام  
 ابی عمیر الله الحسن علیه السلام الی الارض العراق بامر ربه و امر قبله لا تقام الحجة علی الایة  
 کشف ائمة و البقاء دین جلا سید المرسلین و امیه امیر المومنین صلوات الله علیهم  
 حصین این نصیحت در بیان رد آنکی شخصی که ذات او دلیل بر ذات خداست و کسیکه بر حال تابع خود شنود و بیا

فصل در رد آنکی که بگوید که  
 بنو حنیف

ثانی حق جل و علا است چون خواست بر جمله عالم آنکه تعجب کرده شده است حق ان پشوی امام و ان امام ابی عبد الله کسین  
 علیه السلام پس بفرست عرف حکم صاحب کل اختیار خود و حکم سنجید پروردگار برای اتمام تحت بر این کرده و زایل کردن غم  
 اندوه و آزار برای ایشان گشتن شریعت و دین جد خود سید المرسلین و پدر خود امیرالمؤمنین صلوات الله علیه اجمعین و  
 بجز وجه هذا نکل مال ما تفرح القلوب و بخرح الاکباد و تبکی العیون و تصطر مر القواد و شد النفوس  
 و تنشقع الانفاس و یعلو الصراخ رزوه ما افظها و ما اکظها لیس لها من نفع و ولا الفضا  
 الی یوم الفصل و الجزا ابو مر تقصی الله و بسبب لشرف فرما شدن آنحضرت از مدینه منوره بپس رفتن عراق بر اینده در  
 المیکه و بار بار اش میکند و جگر از زخمی گشته نماید و بسبب این سفر چشمها میگرد و در آنها میسوزد و جانها تنگ و تنگیها  
 در کلوشکت و زنجیر میشود و صدای فریاد و زاری میزند میگرد و مصیبت چو سخت شدید و عظیم بسیار وحشت و الیم غیبت  
 از برای آن ارواها تا و زانفصال حق از ماطل و پاداش عمل عادل روزیکه خدا حکم خواهد کرد در میان بنده کاب خود  
 و اعلوایا معشر الحقین این بنی صبه بعینهم الله لما طفوا فی البلاد فاکثر و اینها الفساد و ضیقوا  
 جمیع الاقطار ربط السنی المغان و لم یبق کواله محلا للقرا و بالعوض فی ان یباع یزید او تقوله  
 و هو علیه السلام ربالی و یقول انا لله و انا الیه را حجون و علی لاسلام الیلم از قد بلیت الاله  
 بواع منل یزید و لقل سمعت جدی رسول الله صلی الله علیه و آله یقول الخلافة حرمة علی  
 الی سفیان بر اینده ای کرده استیغیان و همان است که بر آید یعنی امید لغت کند هذا برایها هر گاه در اطراف و اقطار بلاد  
 از حد گذشته و فساد در ادراک بسیار و بشمار سوزند و اطراف و نواح عالم را بر پیروی حق تا ترک کرده و از برای قیام  
 و قرار جای گذاشته و سبب آنکه از نو که انجناب بیعت یزید پس فرماید و یا آنحضرت را شنیده اند و حال آنکه آنحضرت  
 علیه السلام و الحقیقت از بیعت انکاری نموده و میفرمود که بر آید و مطیع و متقادیم خدا را در بطرف اوست رجوع و بازگشت ما را  
 و ای بر حال اسلام که بتلاشه است است بجا کی بچو نیز و حال آنکه شنیدیم از جد خود رسوخند که میفرمود خلافت حرام است  
 بر پسران ابی سفیان فنهض الی مکه للیلتین بیعتا من رجب او قلت مصنین من شعبان فاقام

لها سبب شهر رمضان وسؤال رذا العلة ويعبد الله عز وجل حتى الى ذوالحجة خرج بالحج  
 ثم عدله الى العمرة پس حضرت بعد الشهادة عليه التحية والثناء از سيم اسبب اعدا از حرم جد خود رسوخند از سيم اسبب اعدا از حرم جد خود رسوخند از سيم اسبب اعدا از حرم جد خود رسوخند  
 وبعد طي مراحل قطع منازل بنايخ بست و هشتم ماه رجب حب ماسيوم ماه شعبان المعظم آن بقتل حضرت ابي را بجز اولوم  
 نيفس ازوم خود منور کرده و بقبه شعبان و ششم رمضان و شوال و دي قعه در انجا قامت فرمود و بعبادت خدای بزرگ  
 و بتر اشتغال نمود چون ماه ذی الحجة در آمد بار او حج روانه ميقات کردید و احرام حج لسته و بعد از ان بسبب ضرورت احرام  
 حج را بمره مفزده بدل کرد و في فهم من بعض الاحبار انه كان يعلم عليه السكلاه انهم لا ياتون كونه ان  
 تيم الحج احرامه بالعمرة المفردة و اتقها و توجه الى العداق لسبب لا يقبضن ينفذ الى بين بل و بعض  
 احاديث چنان سفاد ميشود که هرا بنه حضرت امام حسين ميدانست که بنی ابيد او را هرگز نکند که گداشت که حج را تمام کند  
 احرام غمره مفزده بست و انرا تمام کرد و متوجه عراق که دید تا حضرت گرفتار کرده نشود که بطور اسمران نزد پسرند فرستاده  
 لانه الفقه سمر ببل العاص في عسكر عظم و ولاه امر الموسمر و امرة على الجاح و وصفا  
 بقبض الحسن عليه السلام تراوان لم تمكن منه بقتله غيلة زيرا که نيزه بپدي عمر بن سعيد بن عمرو  
 بالشكر عليم فرستاده بود و توليت زمان حج با و تغويين نمود و حاکم کرد او را بر حاجيان بيت الاحرام و مخفي وصيت نموده  
 او را براي گرفتن ربي سين عليه السلام و اگر قادر بگرفتاري نشود از راه کمر و فريب ناکهان انحضرت را بکشتم دم من في  
 تلك السنة ثلاثين رجلا من مشاطين بني امية و امهم بقتله عليه السلام على اى  
 حال الفقه بعد از ان نيزه بليون در عين سال سی کس را از شيطانان بنی اميه بهانه حج فرستاد و حکم کرد انرا  
 بکشتن انحضرت بهر وجهی که ممکن باشد و بهر چه که اتفاق افتد و في الکافي في حديث الصادق عليه السلام  
 وقد اعتمر الحسين في ذی الحجة ثم راج يوم التروية الى اعدا و التماسين و حون الى امني و  
 كان خروجه عليه السلام من مكة الى العراق يوم مخرج مسلم بن عقيل بالكونفة وهو  
 يوم التروية و في رواية حرج قبل يوم التروية و در کتاب کيفي در حديث حضرت صادق عليه السلام

مردیست که بر اینده حضرت امام حسین علیه السلام افعال عسره را در ماه ذی الحجه بجا آورده بروز تر دبه متوجه عراق شدند و مردی  
 مشغول بنا بکسوف بود و بطرف منی می رفتند و روانگی آنحضرت از کعبه منطوقه بجانب عراق بروز خروج مسلم بن عقیل و کوفه  
 واقع شده در آن روز نهم و بیستم ماه ذی الحجه است و در روایتی وارد شده که بر او نشاء آنحضرت از کعبه منطوقه بسوی عراق  
 پیش از روز ترویج کار **فلا اجتماع الیه سلا من الله علیه مداة مفامه بکة نصر اهل الحجاز**  
**و نصر اهل البصرة و الصفا فوالی اهل بینه** و بدستگ جمع شده بودند نزد آن امام علیه  
 السلام در مدت مقام آنحضرت در بیت الحرام جمعی از شرفان اهل حجاز و کربلا از مومنان اهل بصره و شامل اهل  
 کرام و اعیان عظام شدند و کما مراد علیه السلام التوجه الی العراق طاب بالبت و سعی بهر البصفا  
 و المراد و اهل مدینه و اهل کربلا و هرگاه آنحضرت علیه السلام و التوجه اراده متوجه شدن عراق فرمود طواف خانه عبد اوسعی  
 در میان ۱۰۰۰ صفا نمود و از احرام حل شد و فریاد **یا سید طاب تر اة فتوجه الحسن علیه السلام**  
**من مکة لثلاث مصین ذی الحجة لسنة ستین قبل ان یعلم بقتل مسلم و الیوم الذی قتل فی**  
**مسلم من صوالف الله علیه** و در روایت سید مرتضی رحمت الله علیه که حضرت سید الشهداء علیه الخیرة و الشنا از کعبه منطوقه  
 بطرف عراق بتاریخ سوم ماه ذی الحجه سال شصتم تبری پیش از دریافت حال شهیدان مدینه مسلم علیه و پس از  
 روزیکه حضرت مسلم رضوان الله علیه در آن روز بدرجه فیهادت فایز شدند متوجه عراق گردیدند و روی آنکه **لما**  
**عن مر علی الخروج الی العراق قام خطیبا فقال الحمد لله و ساشاع الله و الاحول و الاقوتة**  
**الایا لله و صلی الله علی رسولہ و سلم و مردی است که هرگاه ان مقتدای افاق قصد روانگی عراق نمود**  
**از برای ادای خطبه برخواست و فرمود که جمیع سپاس دستایش ثابت است از برای مجود بحق و آنچه او مقرر کرده**  
**بمحل می آید و نیست طاقت و توانای مکر بذات مقدس او و بهترین درود و رحمت خدا باد بر سرور انبیا محمد مصطفی صلی الله**  
**علیه و آله و سلم و قد حط الموت علی و لدنی ادم محط الفلادنة علی حبل القنطرة که مرک از برای**  
**فرزندان بنی ادم مثل تلاده در کردن زمان جوان لازم و زیبا شده و ملازمتی استتاقی الی اسدهی**

اشتیاق یعقوب الی یوسف و خیرلی مصرع و اما لاقیه و پس هر یس کرد مرا اشتیاق من بطرف زید  
 و ملا دست ابای کرام حرم همچو اشتیاق حضرت یعقوب بقای یوسف و اختیار کرده شده است از برای دینی من بقیه شریفی  
 و من بزودی بان بقیه رسم کافی با وصالی تیقطعهما ذیاب الفلوات بین النور اویس و کبریا  
 لاجون منی اگر اشاجونا و اجربه سُبُحاً کویا برآیندی میم و رین رودی پیوندای خود را که پاره پاره می کنند  
 انرا که کان یکستان در میان صحرای نوادیس و کربلا و بر این پیر می کنند از لغزشهای من شکم تپی و رود های گرسنه خود را  
 الا حص عن یوم حط بالقلع رضا الله رضانا اهل البیت نصبر علی ملامه وین فینا اهل  
 الحسابین لربنا عن رسول الله لحمته بل هی مجموعته فی حطیقه القدس نصر بهم عینه و  
 یحزنهم و صلوات من از روزیکه مقدر شده برائی این امر خشنودی خداوند شود و با اهل بیت است بر برای او میر  
 ی نیامد و عطا خواهد کرد و بر بهترین جزای صبر کنندگان مرکز مگر جدا خواهد شد از پیغمبر خدا پاره بکند آن اعضا  
 پاره پاره جمع کرده خواهند شدند حضرت رسالت پناه در خیره قدس و حق تعالی بیدار با اهل بیت دیده او را روشن و خنک خواهد  
 کرد پس و وعده ای خود را وفا خواهد کرد و بعمل خواهد آورد و صبر کنان فینا با ذی لا یجته موطننا علی لقاء الله  
 نفسه فیرحل معنا غدا فانی را حل مضی السباع الله هر که جان خود را در نصرت و یاری ما باخته و بسواد  
 شهادت دل نهاده باشد پس باید که روانه شود بنه راه ما فردا که برآیند من علی الصباغ از اینجا کوچ کنند ایم اگر خدا میخواهد  
 روی ابو جعفر الطبری عن ابی اقلید و زرار بن جریح قال لقینا الحسین بن علی قبل خروجه  
 الی العراق بثلاثة ايام فاجزنا ما بهوی الناس بالکوفة و ارتبط بهم معه و سیر بهم علیه و  
 شیخ ابو جعفر طبری از و اتدی و زرار بن صلیح روایت کرده که گفته طلاقات کردیم حسین بن علی علیه السلام راسته روز  
 پیش از متوجه شدن آنحضرت بجانب عراق پس خبر او دم آنحضرت را میدان مردم کوفه بطرف او و بدستیکه و لباس  
 کوفیان بایل با دست و شمشیر بی ایشان بردست فادعی بیدار علی السماء ففتحت ابواب السماء  
 فذلت الملائکه عدد الا یحییهم الا الله تعالی فقال علیها السلام من لولا لقاء ابی الامام

و جبوط الاحر لقائلهم **تَهُوُّ لَاع** پس آنحضرت اشاره کرده است مبارک خود بطرف آسمان پس بیدم که در این  
 آسمان مفتوح شده و از افواج ملائکه تقدیر برآیدند که اعطای آنها بجز خدا ی بر هر کسی دیگر نیستند و اگر در پس حضرت فرموده  
 که اگر مؤمنی نزد ایشان پذیرای و ضایع شدن اجر بر آینه قتل میگردم اشقیاء کوفه و شام را همین افواج ملائکه و لکن **اعلم**  
**یقیناً ابراهیم مصری و مصرع اصحابی و لا یخونهم الا ولدی علی** مگر معین میدانم که هر آینه تا بنا  
 معقل و مدفن ما ایت است و اصحاب ما ایت است و از ایشان بجز امام زین العابدین علیه السلام کسی نکات و درای از قتل نخواهد  
 و روایت بالا اسناد عن احمد ابن داود القتی عن ابی عبد الله علیه السلام قال جامع محمد بن الحنفیه  
**فی السلسلة التي اراد الحسين الخروج فی صبيحتها عن بكه** فقال له يا اخي ارجل الكوفة قد عرفت  
 عند هم بابيك و اخيك و قد خفت ان يكون حالك كحال من مضى فان رايت ان يقم بكه  
 فانك اعز من بالجرم و اصغره و روایت کرده شدم من باسناد معتبر از احمد بن داود قتی از ابی عبد الله علیه السلام  
 فرمود در شبی که سینه شهیدان عازم گردید که در صبح آن از کوه مغطیه بیرون رود و محمد بن حنفیه بخدمت آنحضرت آمد و گفت که ای برادر من بجز  
 تو و انسانی عذر و کله اهل کوفه را نسبت بپدر و برادر خود و بر آینه میترسم که حال تو در مثل حال آن بزرگواران شود پس اگر صلاح  
 دانی در کوه مغطیه قیام نمانی پس بدستی که تو عزیزترین کسانیکه در حریم انداخته بودی بزرگترین آنها را انتقال یا اخی  
 قد خفت ان یقتالی یزید بن معاویه بالجرم فانك الذي يستباح به حرمة هذا لیت پس حضرت  
 فرمودند که ای برادر من میترسم که بر نه پسر معاویه مرا در حریم کوه مغطیه از راه قریب شهید کند پس با شتم کسیکه ضایع شود بسبب  
 او حرمت این خانه فقال له **ابن الحنفیه** فان خفت ذلك فضر الى اليمن او بعض نواحي اليمن فانك  
 اصنع الناس به و لا یقدر عليك پس محمد بن حنفیه گفت که این را میترسم پس بجانب یمن برو یا متوجه بادیه شو پس  
 بد دستی که تو بهترین خلق باشی در آنجا کسی بر ضرر تو قادر نخواهد شد فقال انظر فيما نلت فلما كان السحر ارجل  
 الحسين پس حضرت فرمود که بخبری درین باب بگویم و چون سمرقند حضرت امام حسین علیه السلام از آنجا کوچ نمود مبلغی را  
 محمد بن الحنفیه یافت و اخذ بزمام فاقته و قدر کبها فقال يا اخي المرقدی فی النظر فيما سألک

قال علی قال فما حدك علی الخرج عاجلا چون این خبر بمحمد بن حنفیه رسید بیتا بنه آمد و بهار نامه سواری برادر خود  
 حنفیه گفت ای برادر من آیا وعده نفرموده بودی از برای نکره و تامل در امریکه از تو سوال کرده بودم حضرت نیز سواری  
 وعده کرده بودم محمد بن حنفیه گفت پس چه چیز ترا باعث شد بر سفر باین عیلت و شتابی قال قالی ما سول الله بعد ما  
 قال فقال یا حسین اخرج فان الله قد شاء ان یراک قتیلا فقال محمد بن الحنفیه ان الله وانا الیه <sup>حاجنا</sup>  
 نعنا معنی حملک هو لاء النسوة معک و انما تخرج علی مثل هذا الحال فقال ان الله قد شاء  
 ان یراهن سبا یا نسلم علیه و معنی حضرت فرمود که بعد رفتن شما حضرت رسالت پناه در جواب تشریف  
 فرمودند که ای حسین بیرون برو که حق تعالی میخواهد که ترا در راه خود کشته بیند پس محمد بن حنفیه کلمه انا لعدوانا الله را چون بر  
 زبان جاری نمود یعنی برآیند من خاطر را مطیع و متقاریم و هر آینه من و خود را بر ضایقی الهی در دادیم و هر گاه باین اراده سفر  
 میکنی پس از برای چه این زمان را بی بری پس حضرت ارشاد کرد که حق تعالی میخواهد که ایشان را امیر بیند پس محمد بن  
 حنفیه بایس و حضرت بران حضرت سلام کرد و بادل بریان و دیده گریان بر کشت قال و لثم جاء عبد الله بن  
 العباس عبد الله بن الزبیر فاشارة علیه بالامساک فقال له ما ان رسول الله قد امرنی باسم  
 و اما ما صن فیہ و نیز حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که بعد از رفتن محمد بن حنفیه عبد الله بن عباس و محمد  
 بن زبیر آمدند و برای ترک سفر محنت عبد الله بن عباس و شرازا حضرت گفتند پس حضرت از اینها فرمود که هر آینه  
 جد من رسول خدا مرا حکم کرده است بامری و من در یکجا اوری ان سفر کنیم و مخالفت امر آنحضرت هرگز نمیکنیم قال  
 فخرج ابن عباس وهو یقول و احسیناه و نیز فرموده پس محمد بن حنفیه از آنجا بیرون گردید و  
 فریاد و احسینا یکشده ثم جاء عبد الله بن عمر فاشارة الیه بصلح اهل الضلال و حذر  
 عن القتل و القتال بعد ان عبد الله لیسر عمر آمد و برای صلح اهل ضلال از آنحضرت سوال کرد و از قتل و قتال  
 و جنگ و جدال ترسانید فقال یا ابا عبد الرحمن ان من هوات الدینا علی الله تعالی ان تراس  
 یحیی بن زکریا اهدی الی بنی مویس یا بنی اسرائیل کانوا یقتلون ما بین طلوع الفجر الی

طلوع الشمس سبعين نبياً ثم جلسون في مساكنهم يبيعون ويشترون كان لهم بضائعهم  
 فلم يحل الله عليهم بل اخذ عزيز ذي انتقام اتق الله يا ابا عبد الرحمن ولا تفتح بصري  
 فرمود که ای پسر عمر بن عبدالمطلب که از یقوری و حواری و نیاست نزد حسنه ای عزیز جل که سیرتی بن زکریا برای زن زناگانی  
 از زمان زنا کاران بنی اسرائیل بدیه فرستاد شد مگر نیهانی که عادت بنی اسرائیل آن بود که شهید میکردند در میان طلوع  
 صبح صادق و طلوع آفتاب هر روز مقتاد بنی ای بسیاری از غیر آن را بعد از آن در بازار متوجه کار خرید و فروخت می شدند  
 گویا چیزی نخر و نند پس شتابی نخر و خدا بر عذاب ایشان بلکه عذاب و عقاب کرد و خدا انهار بعد از زمانی شش عذاب کردن شمشیر  
 غالب و قادر است بر انتقام و در همه حال از خدا بترس ای پسر عمر مگر از نفرت ما را در وی الصلوات و سمع عبد الله  
 بن عمر بن الخطاب وجه عليه السلام مرتل مرأحله و خرج خلفه مسرعاً فادركه في بعض المنازل فقل  
 ابن عميد يا بن رسول الله قال العرائق قال مهلاً ارجع الى حرم حبلك قال الحسين عليه  
 السلام فلما راى ابن عمر اباه قال يا عبد الله كشف عن الموضوع الذي كان رسول الله يقبله  
 منك فكشف الحسين عليه السلام عن سرته فقبلها ابن عمر قلت ادبكي و قال استودعك الله يا ابا  
 عبد الله فانك مقتول في وجهك هذا و شيخ ابن بابويه رحمه الله رواه عنه انه قال يا ابن عبد الله پسر عمر  
 خبر روانه شدن آنحضرت علیه السلام در بخت بصره عراق شش شب پس بر چاره و خود سوار شده عقب آن امام عالی مقام شتاباً  
 تمام روانه کردید و در بعض فرودگاه بگذشت آنحضرت رسید و پرسید که اراده کجا داری ای فرزند رسول خدا حضرت فرمود که  
 اراده عراق دارم ابن عمر گفت که ازین اراده بازاری و مرا بخت بسوی حرم چه بزرگوار خود فرمائی پس حضرت امام  
 حسین علیه السلام از مرا بخت ایافرمود و بروا کنی اصرار نمود چون پسر عمر انکار حضرت را دید و دانست که سخن فایده  
 ندارد از راه مکر و جذع التماس کرد که ای ابی عبد الله بکش آن موضع جبه خود را که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه  
 و آله وسلم آنرا کمری پوشید حضرت ناف مشرف خود را کشود و آن مکارسته بار آن موضع را بوسه داد و گفت نزد  
 سجده ای سپارم و میدانم که درین سفر کشته خواهی شد تا و بی ابن قویله با ستاد دعوی داد و بن

فرقد عن ابنی عبد الله علیه السلام قال قال عبد الله بن الزبیر للحسین بن علی لوجبت  
 الی مکة فکت بالجزم فقال الحسین بن علی لا تسجلها ولا تسجل بنا ولا تکت علی قل اعصم  
 الی من ان اقتل بهار وایت کرده است ابن قولی با سناد حماد بن فرقد از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام گفت  
 گفت عبد الله بن زبیر از حضرت امام حسین علیه السلام که اگر در مکة سفله سالی پس در آن و حفظ حرم شد با شیخ پس حضرت امام  
 علیه السلام فرمودینخواهم که حرمت حرم کعبه بس ضایع شود و نه حرم کعبه جایز سیدار که خون بر نی ما در و شود و نیز  
 اگر در سیدان کارناز بر توده یکی کشته شوم محبوب تر است از اینکه در حرم کعبه مقتول شوم و عن ابن سعید  
 قال سمعت الحسین بن علی علیهما السلام و خلافة عبد الله بن الزید فاجاه طویلا قال شر  
 اقبل الحسین علیه السلام بوجهه الیه و قال اقبل بقول کن حسنا ما من حباه الحرم ولا  
 اقبل ربی و بعنه شری و لا اقبل بالطف احب الی من اقبل بالحرم و از ابی سعید منقول  
 که گفت شنیدم حسین بن علی علیه السلام را که خلوت کرد با آنحضرت عبد الله بن زبیر در مانی دراز مشوره نمود بعد از آن  
 حضرت امام حسین علیه السلام متوجه بصره گشتند و در آنجا حاضر بودند و شد و فرمود که این کس یکوی که با شنی کبوتری  
 از کبوتران حرم و بر آینه اگر کشته شوم در میان من و حرم ارشی باشد محبوب تر است مرا از اینکه کشته شوم در میان  
 من و کعبه شری باشد و بر آینه اگر کشته شوم در کنار فرات خوشتر است مرا از اینکه کشته شوم در حرم و فرات و قال ابن  
 بقادس عقیبه بن سیمان قال خرج الحسین علیه السلام من مکه فاعترضته راسل عمر بن  
 سعید بن عاص علیه السلام بن سعد لیردوه فالی علیهم و نضار بو ابی السیاط و منی علی وجهه ف  
 دروه و قالوا یا حسین الجنتی الله فخرج من الجماعة و تفرق من هذه الامة فقال علیه السلام  
 لی عملی و لکم عملکم و انتم بویون مما عمل و انابوی و مما تعملون ابن فاکفته که عقیبه بن سیمان  
 کرده است که چون حضرت امام حسین علیه السلام از مکة مکه مطهره و آن عراق کرد و بدین کجی بن سعید و دیگر کسانی که عمر بن سعید  
 آنها را همراه او کرده بود بر سر راه آنحضرت ایستادند تا آنحضرت را از روانگی عراق باز دارند و نظرت مدینه سوزد بر کرد و نهند

پس آن امام عالی مقام ابتناع و انکار از مراجعت فرمود و اصرار بر روانگی عراق نمود و هر دو سنگه با یکدیگر تا زیارتها زدند و قبل  
از آنکه فوت جدال و قتال رسید یکی در برابر پانش کتاره کردند و حضرت بر سر راه خویش روانه شدند پس آنها بسرعت و شتابی  
نزد آنحضرت علیه السلام و انجیت رفتند و گفتند ای حسین ایانی ترسی از خدا که خروج باین میت پنهانی دین است را منصرف  
و پیرشان میسازد پس حضرت فرمود که از برای من غسل من است و از برای شما غسل شما در آنجا میسازد و از عملیکه  
شما بآن میکنید من نیز ایم و لحقه عبد الله بن جعفر با بنیه عون و محمد کتب علی ایدیهما کتایا یقول  
فیه اما بعد فانی اسئلك بالله لما اضرمت حين تنظر کتابی هذا فانی مشفق علیک و مرید و التوجه  
الذی توجهت له الیک و فی هلاکک و استیصال اهل بیتک چون بر روانگی آنحضرت بجانب عراق <sup>بعده</sup>  
بن جعفر طیار رسد و پسر خود عون و محمد را بخدمت آنحضرت روانه کرد و عرضید بخدمت آنحضرت که شسته به دست ایشان داد و در آن  
ارقام نمود که بعد از حمله حضرت افریقا کار و لغت جناب رسول مثنی را بدرستی که من سوال میکنم از تو برای خدا هرگز بر کز قصد عراق  
نفرمای و بجزم حیدر بزرگوار خود بازای و قتیکه عرضید ما ما ملاطفتی پس بدرستی که من فزون و تر سیده ام بر تو از سفری که متوجه  
ان مشوی که ساد با پندوران هلاکت تو و بر بادی اهییت تو ان هلاکت الیوم طرفی لونا الا بهن ثابک علم المهندین  
در جامع المومنین <sup>لا</sup> یقل بالسر فانی فی ترک کتابی و السلام هرگز از دست شوی روشنی و نور تمام روی  
زمین سلفی خواهد شد و رونق بین اسلام خواهد رفت پس بدرستی که تو پیشوای هدایت یا فغان هستی و امید گاه مومنان  
و شتابی در سفر کن که بر آید من عقب نامه می رسم و السلام و سار عبد الله بن جعفر الی عمر بن سعد فسله  
ارکب الی الحسین اما نا و یمنیه فیه الصلوة و یومنه علی نفسه و انقذاه مع اخیه یحیی بن سعد فسله  
علیه السلام یرحمی و عبد الله بن جعفر بعد نفوذ اینیه و دفعا الیه الکتاب و حقه ابدی الرجوع  
و چون عبد الله بن جعفر طیار نامه و فرزندان خود را روانه خدمت با برکت حضرت سید الشهدا <sup>اداره</sup> دتند و عمر بن سعد بن  
خاص رفت التماس نمود که برای حسین علیه السلام اما فی نویسه و التماس کند که از سفر معاودت نامه پس عمر بن سعد اما فی نامه  
فرشتت و امید و از حیل نمود و التماس مراجعت کرد و آن نامه را همراه برادر خود یحیی بن سعید روانه کرد پس یحیی بن سعید و سعید

بن جعفر لب سیدن عون و نسمه فرزندان خود بخدمت حضرت رسیدند و نامه را گذرا سیند و سعی و کوشش بسیار از برای  
 ترک سفرات اثر نمودند فقال علیه السّلام در این رأیت رسول الله فی المناظر و امرنی بما انا ماض له  
 فقلوا لله ما نلتك الودیا فقال ما حدثت احدًا ابها ولا ما حدثت بها احدًا حتی اتقی ربی عزوجل  
 فلما تبس منه عبد الله بن جعفر امر ابنه عونًا و محملاً بلبزومه و المیسر معه و الجهاد و ذننه و رجع  
 مع یحیی بن سعید الی مکه پس حضرت امام حسین علیه السلام فرمود که هر آینه من جب خود رسول خدا را در خواب دیده ام و  
 آنحضرت مرا ارشاد کرده اند باینکه من برای الظلم آن روانه شونده ایم پس از آنحضرت پرسیدند که آن چه خواب است فرمود  
 من بیان نموده ام از کسی آن خواب را در من آن خواب از کسی بیان کنند ایم تا زنده ایم پس هرگاه عبد الله بن جعفر از معاد  
 آنحضرت نا امید کردید فرزندان خود عون و محمد را بگذارمت و همراهی و جان نشاری ارشاد و خود همراه یحیی بن سعید بکعبه  
 مراجعت فرمود و توجه الحیر علیہ السلام العرا فمعدلاً یلوی الی ششی و سار حتی قرب بالنعیم خلفی  
 هنالک غیر الحمل هدیه قد بعثت یحیی بن الحیر الی یزید بن معاویه و کان عامله علی الیمن  
 و علیها الورس و الخلد فاحذها لان حکم امر المسلمین الیه صلوات الله علیک و قال لا یحب  
 لا یمل من حب منکر ان یطلق معنی الی العرا فقیناه کراه و احسنًا و صاحب ان یفارقنا من مکاننا  
 هذا اعطیناه من الکری بقدر ما قطع من الطریق منضی قوه و امتنع احزون و حضرت سید شهید  
 علی بن الحسین و انشا برعت تمام متوجه عراق کردید و راست و چپ بطرف حریری نمی گزیدت و میرفت تا بنزل نهم رسید پس در  
 در آنجا شترانی را که بران اسپرک دحلایا بار نموده بخیر لبان حیریری عامل یمن برای نیرید پیدا حاکم متغلب خود هم به فرستاده  
 پس حضرت آن باریا را گرفتند زیرا که حکم امور مسلمانان با آنحضرت تعلق میداشت و از شتران فرمودند که هر گرا خوش آید که  
 همراه ما روانه شود بطرف عراق گزاید او را تمام و کمال خرابم ما در حسان خرابم کرد و هر گرا خوش آید که از زمین جا چه اشود گزاید  
 بقدر قطع مسافت خرابم داد پس که و بی همراهی آنحضرت اختیار نمودند که روی طریق ابا و انکار میمودند شتر سار حتی بلغ  
 ذات عرق فلفی بشرین و غالب و اورد امر العراق فسله من اهلها فقال خلفت القلوب بمعک

و همیوت مع بنی امیه فقال صدق اخو بنی اسد ان الله يفعل ما يشاء و حکم ما یورد به  
 ازان حضرت از آنجا بنفست فرمود ما که بدست عرق رسید پس در آنجا بشترین غالب را که از عراق دارو شده بود دید و هوائل  
 اهل عراق از او پرسید او عرض کرد که گذارستم من در بای کوفیان را و دشمنی های آنها را با بنی امیه پس حضرت ارشاد کرد که ای  
 سکوید برادر بنی اسد برآیند خدا میکند چیزی را که در مشیت اوست و حکم شما پیکر یکدیگر در آورده اوست شتر سار حتی نزل  
 التعلییه وقت الظهر شربات علیه السلام فی الموضع فلما اصبح اذا برجل من اهل الکوفة یکتی  
 یا هرة الازدی قد اتی فسلم علیه ثم قال یا ابن رسول الله ما الذي اخرجک من نحر من الله یحرم  
 جدک محمد صلی الله علیه و آله بعد ازان سرب را نیز نمود تا بوقت ظهر بمنزل تعلیب بنیام من بعض اقصای فرمود شب  
 با آنجا استراحت کرد چون صبح شد ناگهان مردی از اهل کوفه که گنیت او ابا هره از وی است آمد و بر آنحضرت عرض سلام کرد و بعد از  
 سلام عرض کرد که ای فرزند رسول خدا چه پیش آمد که مفسد حرم خدا و مدینه منوره حرم جد خود محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را که گشتی  
 فقال یحک یا ابا هره ان بنی امیه اخذوا مالی و ضربت و شتموا عرضی و فبرت و طلبوا دمی فهدت  
 و ايم الله لتفتن الفئة الباغية و ليلسنهم الله ذلًا و سيفانًا و ليعا و ليلسطن عليهم  
 من ید لهم حتی یکنوا اذل من قوم سبا اذ ملکتم المالا منهم فحکمت فی اموالهم و دها  
 پس حضرت امام حسین علیه السلام فرمودند که وای بر تو ای ابا هره درستی که بنی امیه مال مرا گرفتند پس چه کردیم و تنگ گشت  
 ما نمودند و چه نمودم احوال چون خواستند که خونم بریزند که بکنم و بکند اسو کنند که برآیند قتل خواسته کرد مرا این کرده شقاوت پزوه  
 و برآیند خداوند قهار لباس عدلت و داری همه ایشان را مواید پوشانید و شمشیر بر آن انتقام بر سر آنها خواهند رسانید و بر  
 سلا خواهند کرد و ایند بر این کرده شقاوت پزوه شخصی را که متبذل و حوار کند اینها را تا باشند اینها بدترین امتها و ذلیل  
 از قوم سبا و قتی که فرمان داری ایشان زنی از قوم شان بود و حکم در میان ما بای ایشان و جانهای ایشان میشود و بر  
 الویاشی با سناده عن برادی حدیثه قال حججت فترکت اصحابی و الطیفت انفس الطریق و هدای  
 اینها انا اسیرا ذوقعت طرفی الی اجنبیه و ما طیبت فاطمات لحوها حتی اتیت اذنها فقلت

لهذه الابنية فقالوا للحسين فقلت ابر على ابا فاحمده قالوا نعم فقلت في ايها هو قالوا في  
 ذلك الفسطاط فانطلقت نحوه فاذا الحسين مثلك على باب الفسطاط يقرء كتابا بين يديك فيه  
 نسلمت فرد على فقلت يا ابر يسبح الله بالي انت واحي ما انزلت في هذه الارض الفقراء التي  
 ليس فيها ولا منعة ورياشي باسناد خود از راوي حديث خود روايت کرده که گفت راوي چون از احوال خارج شدم  
 براي میان خود اکتفا شدم و روانه شدم در حالیکه تنهایی راه میرفتم پس در آشنایی زمان پرشتم من چندی رفیع و خراگه بی بیخ  
 افتاد پس طرف آن رفتم دستم خیمه که از من قریب بودم رسیدم و پرسیدم که این چیمه از کدام بزرگ است پس جواب دادند  
 که چیمه ای حسین است گفتیم که حسین فرزند علی مرتضی و گفتم جگر فاطمه زهرا گفتند آری پرسیدم که آنحضرت در کدام چیمه تشریف می‌دارند  
 گفتند که در آن چیمه پس طرف آن چیمه رفتم و دیدم که حضرت امام حسین علیه السلام بر روی چیمه تکیه زده مسطح جمید که پیش  
 روی آنحضرت بود طلا دست می‌فرمود پس سلام کردم و بجواب آن سر فرزند شدم پس پرسیدم که ای فرزند رسول خدا چه در مادرم  
 قربانت چه فرود آورده ترا در زمین خالی از آب و گیاه نیست درین زمین فراخی آب و درانه و نه شیخ کشندگان از بهر تقوان  
 دیگران قال ان هولاء اخافوني و هذه كتب اهل الكوفة وهم قاتلي فاذا دخلوا ذالك و لكم  
 يد عو الله محرما الا ان تكسروا بعث الله اليهم من يقتلهم حتى يكونوا اذل من قوم الامم  
 فرمود که هر آینه این گروه بنی اسیب مرا ترسانیند و قصد قتل ما کردند و این نامه‌های کوفیان است که بطلب هزارالحاج درازی  
 نوشته اند و حال آنکه همون کوفیان قاتل ما هستند و برگاه چنین کشند و واقف اسرار حسد ابا جینایع و هلاک کرده اند مسلط  
 خواهد کرد و خدا بر اینها شخوصی را که هلاک کرده اند این گروه شقاوت پژوه را تا با مشنه اینها ذلیل ترین آنها و قال ابر بن  
 و روایت اربتماح بر جگر قال لغيت حسينا وقد امترت لاهلي ميراثا فقلت ذكرك في نفسك  
 لا يعرفك اهل الكوفة فوالله لمن دخلتها لتقتلن واني لاحاف لا اتصل فان كنت  
 جمعا على الحرب فانزل اجاء فانه جبل يمنع والله ما نالنا منه ذل قط عيشرتي يرون  
 جميعا نضرك وهم يمغونك ما اقامت فيهم فقال عليه السلام ان بني و بين القوم

موعده اگرچه ارجح بر نان بدفع الله عنا فقد بما سالنا الله علينا وكفى وان يكن ما لا بد منه  
 فقوله وشهادة اشباع الله تعالى واین تا گفت که روایت کرده شد من که ترغاب بن حکم گفته که ملاقات کردم من امام  
 علیان سلام را در حالیکه تک کمران غبار برای اهل عیال خود سپردم پس گفتم که بیصفت میکنم ترا به بعضی که نافع برای ذات است  
 بر آینه ماری و قریب نه باشد ترا اهل کوفه بخدا سوگند که اگر داخل کوفه خواهی شد بر آینه کوفین ترا شهید خواهند کرد  
 و بر آینه من برسم ازینکه بخوفه نرسی و شمشیر هسجا گشته شوی پس اگر عازم جنگ در جهاد باشی صلاح است که بخود آجا  
 فرود آیی که بر آینه کوفیت بند و مرتفع بخدا سوگند عارض نشد مرا عدلت و خواری بر آن کوه کاهی بمقومان من همراهم بیدانند  
 یاری ترا پس آنها معزز و مکرم ترا خواهند داشت تا هنگامیکه در آنها قیام فرمای پس حضرت علیه السلام و التقیه فرمودند که  
 بر آینه در میان من و اهل کوفه وعده شده است و کوفه بیدانم که حلقه وعده از آنها بکنم پس اگر دفع خواهد که در حدای این  
 شرط همان با این خواهد بود از عهد الغامات قدیمه او سبحانه تعالی که با اهل بیت رسالت عایت و کرامت فرموده و کافیت  
 و اگر واقع شود در حق ما چیزی که از آن چاره نیست پس از تعلقات دنیای دانه راستن و سعادت شهادت فایز شدگان  
 اگر خدا بخواهد شتم حملت المیرة الی اهل و اوصیتهم با مورهم و خرجت امرید الحسین فیلقنی سما عده من بنهل  
 فاشتری بقتله فرجعت بعد از آن آن تنگ کمران غدا بر دوشتم و باهل و عیال خود رسانیدم و چهار با سوراخها وصیت کردم  
 در وانه خدمت با برکت حضرت امام حسین علیه السلام شد و شش نفر از آن به گزیده ایند شغال بر فتم پس ملاقات کرد از من عیال  
 بن زید و خرداد فرا بنهادت اشک حضرت پس بجان خود بر کشتم و الفصل الجزا بالولید بن عبته امیر المدینه بان الحسین  
 توجه الی العراق فکتب الی ابن زیاد اما بعد فان الحسین فیلقنی توجه الی العراق وهو ابن فاطمه و فاطمه  
 بنت رسول الله فاحذر یا ابن زیاد ان یاتی الیه بسوء فتهدج علی نفسک و قونک امرانی هذه  
 الدنیا لا یصد شیء ولا تنسیه الخاصة بالعامه ابد اما دامت الدنیا فلم یلتفت ابن زیاد  
 الی کتابه چون خدمتور شدن حضرت سید الشهدا خاسر آل عباس طرف عراق بولید بن عبته حاکم مدینه پی در پی رسیدن  
 بر نهاد نوشت که لیکن پس از حدایی ولغت حضرت رسالت پناهی پس بدستیکه حسین متوجه عراق گردیده است و او فرزند فاطمه

و ظاهر و خیر سوگند است پس بر سر ای ابن زیاد ازینکه با او بسیدی پیش ای پس برافروزیی بر ذرات خود و توانائی خود آتش  
 درینجا که فرو نشاندن از ابی و فراموش گشتن از کسی از خاص و عام هرگز تا هنگامیکه دنیا باقیست پس ابن زیاد بدینا و انعامت  
 بنام او کمر و ببلعه اقبال الحسین من مکة الی الکوفة بعث حصین بن یزید صبا شرطه حتی نزل  
 الفادسیه و نظم الجبل ما بین الفادسیه الی خفان و ما بین الفادسیه الی الفطقطانیه و چون  
 خبر متوجه شدن حضرت امام عیبه السلام از مکة معظمه بجانب کوفه بان زیاد بدینا در سید حصین بن یزید مردار فوج را فرستاد تا بجای  
 فرود آید و سواران را از فادسیه تا خفان و قطقطانیه را استعد کرد و لما بلغ الحسین الحاجز من بطن الرمه بعث قیس  
 بن مسهر الصیداوی و یقال بل بعث اخاه من الرضا عه عبد الله بن یقطر الی الکوفة و کتب  
 معه الیهم بسم الله الرحمن الرحیم من الحسین بن علی الی اخوانه المؤمنین و المسلمین سلام  
 علیکم فانی احمد الله الذی لا اله الا الله و چون حضرت امام حسین عیبه السلام در منزل حاجز بطن  
 رمدار بد قیس بن مسهر صیداوی را و بعضی کوسینه که برادر رصنای خود عبد الله بن یقطر را طرف روسای کوفه فرستاد  
 و باها نوشت که شروع میکنم بنام خدا بیکم رزاق مومنان و کافران است برادر و کشته مومنان است کافران و منافقان  
 در دار عقبی این نامه است از حسین بن علی طرف برادران سوسین و مسلمین در و دو سلام خدا باد بر شما یان پس بدرستی که من  
 سپاس و متابش میکنم همراه شما یان مجودی را که نیست سزاوارم پرستش و عبادت جز او اما بعد فان کتاب مسلم  
 بن عقبی جاء فی یحیی فیه جلس برایکم و اجتماع ملائکم علی نصرنا و الطلب لبحقنا نسئلت الله ان  
 ضیعکم و استیکم علی ذالک اعظم الاجر و قد شخصت الیکم من مکة یوم الثالث لثمان  
 مصین من ذی الحجه یوم الترویة فاذا قدم علیکم رسولی فاکشوا فی امرکم و جدوا فی  
 قادم علیکم فی ایامی هذه و السلام علیکم و رحمة الله و بركاته ولیکن پس از تحمید حضرت از کوفه  
 رفت جناب رسول مختار پس بدرستی که نامه مسلم بن عقبی بن رسیده و بر خوبی رای شما و اجتماع روسای شما بر  
 حضرت و یاوران او طلب حق ما اهل بیت و مطلع کرد و پیشه پس سوال از ایزد متعال که درم که او بسی از تعالی انعام

شمارش کو و بهتر گردانده و بر من نیست ذکر در بهترین جزای ابرار شمار را عطا فرمایید و بر آینه روانه شدیم من از کوه مغلطه  
 در بزرگ شمار آوردم هر روزت شنبه چهار پنج هشتم ماه ذی الحجه روز مزویه پس هرگاه یک مالطرف شمار شد پس  
 در امر خود شتابی کشید و ماده کارزار دستعد جهاد باشید و سی و کوشش بسیار درین باغشید بر سینه من درین نزدیکی  
 خود را بشما میرسانم و سلام بخواد رحمت و برکت خدا بر شما ما دوکان مسلم کتب الیه علیه السلام قبل ان  
 یقتل بسبع و عشرين لیله و کتب الیه اهل الکوفه اللب ههنا مائه الف سیف و الا تاخر  
 و سبب تحریر نامه آن بود که مسلم سبت و بنت روز پیش از شهادت خود با کحضرت نوشت و جمعی از اهل کوفه نیز که  
 بر آینه برای قدرت و یاری تو در این صدهزار شمشیر میا کرده است و بنرودی خود را بشیمان خود برسان و  
 در کجی مکن تا قبل جناب الحسین علیه السلام حتی اذا استقی الی فادسبه اخلا الحسین بن  
 غیر لیفتشه فاخرج الکتاب و من فنه فجملة الحسین الی ابن زینب و فلما مثل بین بدیهه قال  
 و مات قانا رجل من سبعة امیر المؤمنین علی بن ابیطالب قال فلما سزقت الکتاب الی  
 من قال من الحسین بن علی الی جماعة من اهل الکوفه لا اعرف اسمائهم پس یکلام حسین  
 علیه السلام نامه را گرفته روانه کوفه کردید چون بنزل قادی سبب سید حسین بن زینب او را گرفتار کرد تا از او نفقش نماید و بر سر  
 حقیقه اطلاع یابد آن سعادت مند نامه را بر آورد و باره کرد تا احدی بر مصنون نامه مطلع نشود پس حسین بعد از ا  
 نزد ابن زیاد بدینا و فرستاد چون او را در مجلس او بهزار عقوبت و خواری حاضر ساختند و پیش او ایستاد ابن زیاد  
 از پرسید که تو کیستی جواب داد که من مردی از شمیمان علی بن ابیطالب ام ابن زیاد گفت پس از برای چه نامه  
 پاره کرده ای گفت تا تو بر مصنون نامه مطلع نشوی که گفت نامه کدام کس بوده و بطرف کدام کسان گفت نامه  
 کدام حسین علیه السلام بوده بطرف کدام جماعتی از اهل کوفه و من نام ابهارنی دانم فغضب ابن زیاد و قال  
 والله لا نفاقی حتی تجزانی با سماء هولا القوم اول تصعد المنبر و تسبت و قل عن الحسین  
 بن علی و اباباه و اجاهه و الا تطعتک اربابا انفا لقیس اما القوم فلا اجرک با سماءهم

وقال في امر اللعنة فاقبل مضعد المسير وحمد الله وصلى على النبي واكثر من الترحم على علي بن ابي طالب  
 ثم لعن عبيد الله بن زياد واباءه واخاه ولعن عتاة بني امية عن ابي جرحهم بين ابن زياد بنهادكشتم امر  
 وكنت كذا سوكنه كذا بعد الشوي وسجات بني ابي اسامى ان كروه مرا جزدي يا بر بلائي منبر روي وصين وبردوش  
 ودرش را ناسزا كوي واكر حنين كني موند موند تراي برم و اعضا ترا پاره پاره ميكنم پس قيس گفت ليكن قوم پس خبر  
 ميدهم ترا بناهاي انا وليكن من وطن پس ميكنم پس آن سعادتمند بر بلائي منبر رفت و خدا را سپاس و ستايش نمود و  
 پرچم خدا فرستاد و ترجم بسیار بر حضرت علي مرتضى و در ازاى آن لعنت کرد بمبيد القدين زياد و پدر و برادران  
 بدجا و را و لعنت کرد بمبايعان و نافرمانان بني امية را از اول تا آخر ثم قال ايها الناس ان هذا الحسين  
 بن علي خير خلق الله ابرسنت رسول الله وانا سوله اليكم وقد خلفته في موضع كذا جبه  
 قام بسدا لله بن زياد ان يرمى به من فوق الفجر روي به فتقطع روي انة و وقع الى الارض  
 مكتوفاً فكسرت عظامه ولفى به رمت فلجج جرحه جل يقال له عبد الملك بن عمير اللخى بعد ازان  
 گفت اي كه وه مروان بدريست كه ابن حسين فزند علي مرتضى بهترين خلق خدا و او ز دیده فاطمه زهرا رسوخد است و من يك  
 ان امام بايقام بسوي شمام و بر آينه او را در فلان موضع كذا زشته ام پس شتابيد و حذر ابعثت او بر سايند با شتاب  
 اين خبر عبد الله بن زياد بد نهاد حكم كرد كه از بلائي قدر بيزير انداخته شود پس او را از بلائي قدر بيزير انداخته و چون بزمن  
 رسيد استخوانهاى او ريزه ريزه گرديد و بدرجه شهادت و سعادت ابدى فايته گشت و از فلغات و زمنايى ديد در گشت  
 اما لله و انا اليه راجعون و بروايت ديگر بر آينه آن پيچاره مشكبه بر زمين افتاد و استخوانهاى او ريزه ريزه  
 و نفسى چند از جان باقى بود پس ناكسي كه او را عبد الملك بن عمير اللخى كويند آن سعادت مندر او بچ كند و بدرجه شهادت  
 فايته گردايد و كار عبد الله بن زياد امر فاخذ ما بين واقضه الى طريق الشام و الى طريق  
 البصرة فلا يدعون احداً بلح ولا احد يخرج فاقبل الحسين حتى اتى الاعراب فسألهم  
 فقالوا لا والله ما ندري غيرنا لا نستطيع ان نبلغ اذ خرج منا تلتفاه و جهه عليه السلام

حکم این زیاد بدیناد افواج شام ما فرجام راه نوبی بصره و شام را رسد و در مسافت برین راهی که داشتند که داخل  
 و فرود یا از آنجا بیرون رود پس حضرت امام حسین سوره عراق کردیدند تا آنجا که از برای پسند طاق است کردید پس از اینها اول  
 و نه پرسید پس عرض کردند که آنجا سوکنه من بیند انم جز اینکه من نمیتوانم که داخل ان شوم یا از آنجا بیرون آیم پس حضرت جراه  
 فرودمانه کردید و حدث جماعه من فراره و من حبله قالوا کنا مع نهر من البقیع الحلی حبسنا  
 من مکه و کنا سائر الحسین فلیکن شیء ابعض علینا من ان ننازله فی منزله حبسنا و بقید  
 فراه و بکیده روایت کرده اند که عاریق زبیرین بجلی بودیم در هنگام مراجعت از مکه سوره برای حسین علیه السلام اویدیم و دور  
 شراز آنحضرت فرود می آمدیم زیرا که بنود چیزی شوار و مکروه تر بر ما ازینکه قریب آنحضرت در مقامی فرود آیم که سادار وقت  
 آنحضرت بر ما لازم نشود و اذنا سائر الحسین و نزل فی منزل لم نجد امان ان ننازله فاستزل الحسین  
 و فی جانب و نزلنا فی جانب اخر فینا نحن جلوس نتعدی مرطعنا مرنا اذا قبل رسول الحسین  
 حتی سلم ثم دخل فقال یا نهر من البقیع ان ابا عبد الله الحسین بعثنی الیک لنتیبه فطرح کل  
 انسان منا صلی یدیه حتی کنا علی رؤسنا الطیر چون روانه شد آنحضرت و در مقامی فرود آمد چاره یافتیم  
 جز اینکه با او فرود آیم پس حضرت امام حسین علیه السلام بجانب فرود آمدند و بجانب دیگر فرود آمدیم پس وقتیکه  
 ما نشسته بودیم بر رؤسنا یک امام حسین علیه السلام متوجه ما شد چون نزدیک رسید سلام کرد و داخل خیمه شد  
 و گفت ای زبیر بن قین حضرت ای عبد العاکسین صلی الله علیه و آله و سلم ای تو فرستاده و ترا می طلب پس از غایت حشمت  
 تقدیر از دست انداختیم و بغایت متحیرانیم فقالت له امرأته و هی دلیلم بنت عمر و سبحان الله ایمت  
 الیک ابن رسول الله ثم لا تاتیه لو اتیته سمعت کلامه ثم انصرفت فاقان نهر من البقیع  
 فما لبث ارجاع مستبشرا فداشرف وجهه فامر بفسطاطه و ثقله و متاعه فحوض و حمل  
 الحسین پس زن زبیر که دیم دختر عمر بود گفت قبح است که فرزند سوگند برای طلب تو ای فریب و تو تا مل غامی و نزد او  
 نزوی اگر نزد او میرفتی پس کلام او را گوش میکردی که چه ارشاد میکند بعد از ان مراجعت می نمودی چه نقصان شد؟

